

# نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

۲۸

بقلم آقای علی دشتی

۲- سبب و علت ، اگر چه در برخی از مفاهیم علمی ، در بعضی از مقبولات مترادف آمده‌اند، ولی این مترادف در بعضی از اجزاء مفاهیم حکمی و کلامی ، دلیلی مترادف واقعی آنها نیست ، چه علاوه بر عقیده بر عدم مترادف الفاظ در زبان عربی ، ایندو لفظ از مصطلحات حکمی و اصولی بوده ، دایره بکاربرد و حیثه عمل هر یک معین و مضبوط است . امام اللغوی البارع ، ابوهلال عسکری ، در کتاب : ((الفروق اللغویه)) فرق میان سبب و علت را ، چنین توضیح میدهد که : علت در وجود متأخر از معلول است ، مانند سود بردن که علت تجارت و متأخر بر آنست ، و بدین دلیل سود بردن علت تجارت است که اگر از تاجر بپرسند چرا تجارت میکنی ، می‌گوید برای سود آن . بدیهی است از انواع علت ، در مثال ابوهلال عسکری ، مراد علت غایی است زیرا هدف تاجر از تجارت بردن رنج و سود است ، و بنا بر قاعده : ((الاول فی الفکر ، هو الآخر فی العمل)) علت فاعلی و غایی متحد بوده ، تا غایت و نتیجه کاری مورد تصور فاعل در بدروار نباشد ، فاعلیت او بدون محرک مانده ، به تحقق نمی‌پیوندد . بنابراین مطابق تعریف ابوهلال عسکری ، اگر چه علت غایی متأخر از معلول است ، اما بمناسبت فاعلیت ، اول و مقدم بر معلول می‌باشد ، و هر در نفس بر علت فاعلی ، غایت فعل موجود است . مولوی جلال الدین محمد بلخی فرماید :

گر نبودی ، امید ثمر	کی نشاندی ، باغبان بیخ شجر
پس بمعنی آن شجر از میوه‌زاد	گر بصورت ، از شجر بودش نهاد
بهر آن فرموده‌است ، آن دو فنون	رمز (( نحن لآخرون السابقون ))
گر بصورت من ، ز آدم زاده ام	هم بمعنی ، جدد افتاده‌ام
پس زمن زائید ، در معنی پدر	پس زمیود زاد ، در معنی شجر
باری اگر علت غایی در تصور فاعل صورت نبندد ، انگیزه انجام فعل بشرایط	

لازمه تقویم و تحصیل آن فعل، در نفس فاعل بوجود نیاید و چنین نشود، فعلی از او صادر نگردد.

اما سبب متأخر از سبب خود نمی‌باشد، و در حدوث نیازمند به سبب بوده لیکن پس از حدوث و در مرتبه بقاء نیازمند به سبب نیست. علامه سیف الدین آمدی، در تعریف سبب می‌گوید: سبب در لغت، عبارتست از آنچه که با پیوستن بدان، رسیدن بمقصود ممکن باشد، و فی المثل ریسمان سبب بالا کشیدن چپ‌زوی راه سبب رسیدن بمقصد است، و در شرع مانند زوال خورشید که سبب وجوب نماز و روزه هلال ماه رمضان که سبب واجب آمدن روزه می‌باشد و چنانچه در حدیث وارد است: (( صومالروء یته و افطروالروء یته ))، چنانچه فقیه اصولی ابن ابی سهیل سرخسی متوفای سال ۴۹۰ هجری هم در کتاب اصول خود بدان متعرض است و اصولیین امامیه سبب را، عبارت از: هر وصف یا چیز ظاهر و منضبطی میدانند که، مورد حکمی از احکام شرع واقع شود، و منظور از وصف ظاهر و منضبط، عبارت از چیزی است که بقول سیف الدین آمدی (( دل الدلیل السمعی، علی کونه معرفاً لحکم شرعياً )) .

استاد دانشمند جناب آقای میرزا محمود شهابی ایده‌الله تعالی فی الدارین در رساله ((قواعد فقه)) تعریفی از مجموعه مباحثات در خصوص سبب بدست داده است که با تعریف علت در کتاب اسفار اربعه ملاصدرا مقرون می‌باشد، استاد محترم در صفحه ۳۳ رساله خود میفرماید: (( سبب چیزی است که نخست اقتضاء ذاتش، از وجودش وجود و از عدمش، عدم لازم می‌آید)) و با توجه بدینکه ملاصدرا در تعریف علت میفرماید: (( هو الشیئی الذی یحصل من وجوده، وجودشئی آخر، و من عدمه عدم شئی آخر)) ایندو تعریف سبب و علت بهم دیگر نزدیک میشوند. بدیهی است وجه اختلاف ایندو تعریف، اینست که مورد بکار برد علت در تعریف ملاصدرا، مربوط به حکمت خاص و الهیات است و تعریف استاد شهابی، متعلق به علم اصول فقه می‌باشد و عبارت دیگر حیطة عمل تعریف علت جهان هستی، و دایره مشمول تعریف سبب در استخراج احکام از طریق ادله شرعی فرعی است، و وجه اشتراک ایندو تعریف در تامه بودن علت وجودی آنهاست، و بهمین ملاحظه صاحبان دستور العناء و کشف اصطلاحات، سبب و علت را در فلسفه مترادف بکار برده‌اند، در حالیکه پهنه جولان هر یک از ایندو اصطلاح با هم فرق بسیار دارد و بکار بردن هر یک بجای دیگری، علاوه بر اینکه خلاف شأن علمی است، موجب خلط مبحث و اختلال در مفاهیم نیز می‌باشد.

در دعای اورد است: (( یا مسبب الاسباب )) بدیهی است لفظ مسبب از سبب تسبیت و اینم فاعل است، و از سبب از حیث مفهوم، بسی ممتاز و غیر قابل اختلاط می باشد، و مسبب بمعنی سبب ساز آمده، و مترادف با علت نامه بکار رفته است و با توجه بدین نتیجه برای کارهای خداوند متعال سبب نیز مانند علت بسی معنی است، و قول نویسنده در دیار صوفیان که: (( چرا برای کار خداوند نباید علت و سبب قائل شد )) ناشی از عدم و قوف علمی با اصطلاحات و جهالت در مباحث الهیات و سایر علوم اسلامی است، و اینکه بدنباله عبارت بالا نوشته است: (( بی علت و سبب و غرض کار طبیعت است )) درست خلاف حقیقت می باشد، زیرا امور طبیعی دارای علت و در چهار چوب قانون علیت بوده، بدون سبب راست نیاید و بنا بر قاعده عقلی صدر المتألهین در کتاب اسفار: (( ذوات الاسباب، لاتعترف الیاسبابها )) علم و قطع و یقین به مسبب (( بصیغه مفعول )) جز از طریق علم و اطلاع به سبب، صورت نیندد، و هر موجود دارنده مبادی تحقق و مقدمه وجودی را جز بدین طریق، یعنی جز از طریق علم بمبادی وجود آن نمی توان شناخت، و فقط ذات باری تعالی که در تحقق و اینست ذاتی و حقیقی بوده، فسادت هر ذات و مقوم هر وجود و ماهیت است، بجهت عدم احتیاج بمبادی وجودی، از این قاعده بدور و مستثنی می باشد، زیرا ذات هستی بخش، بمقدمات و معدات تحصیل هستی نیازی ندارد.

۳- غرض در خداوند متعال: در مباحث گذشته به نحوه اختلاف علت و سبب و نبودن آنها در ذات باری تعالی متوجه شدیم و چون نویسنده در دیار صوفیان، در صفحه ۱۱۱ کتاب خود نوشته است: (( بی علت و سبب و غرض، کسب طبیعت است )) و چون فرق علت و سبب را باز شناختیم، باید معنی غرض را نیز طبق عقیده متألهان حکماء باز شناسیم، و بنقد عبارات آقای دشتی مبادرت ورزیم، غرض، چنانکه قاضی عبدالنبی نگری، در جامع العلوم خود آورده، عبارتست از: تصور غایی که باعث صدور فعل از فاعل است، بدیهی است غرض مطابق این تعریف مترادف با علت غایی می باشد، و در غیر اینصورت آنرا غرض نگویند، و با کلمات فایده و منفعت و غیره عنوان کنند، و مراد از تصور غایت در صدور فعل، که در تعریف بالا آمده، اینست که فاعل در صدور فعل محتاج بغایت می باشد: و گرنه انگیزه ای در ایجاد فعل نداشته، و علت نامه انجام فعل نخواهد شد، و چون فاعل علت ناقصه در صدور فعل باشد، ایجاد فعل حتمی و قطعی نخواهد بود، زیرا بر وجودیکه علت ناقصه وجود چیزی دیگر باشد، ایجاد میترتب نمیشود، و بدین

برهان است که ملاصدرا در اسفار فرموده است: ((ولایوجب بوجوده )) وجود شئییی آخر .

باری، اگر چه در افعال ذات الهی فوائد و منافع و حکمت‌ها و مصالح و غایاتی است، اما بقول حکماء و عرفای بزرگ، افعال الهی معلل بغرض نیست، و عبارت: ((ان افعال الله تعالی لیست معلله بالاغراض)) زبانزد طلاب علوم عقلی است .

اما اینکه آقای دشتی در عبارت منقول از کتابش کار طبیعت را بی علت و سبب و غرض دانسته است باید درست عکس و خلاف آنرا گفت که، کار طبیعت نیازمند علت و سبب و غرض است، زیرا در مبحث علت و سبب ایندو مفهوم روشن شد، و در این بحث متوجه شدیم که غرض باید در انجام اموریکه معلل باسباب و علل است برای فاعل آن تصور شود، زیرا در جهان اسباب و علل، خداوند تعالی کاری انجام نمیدهد، مگر با ایجاد اسباب و مبادی و مقدمات آنکار، و بطوریکه این عبارت در دهان مردم جاری است: ((السی اللمان نیجری الامور، الایاسبابها))، منظور همان اموری است که در عالم طبع و جهان اسباب و علل واقع میشود، نه افعال ذات باری تعالی. اما اگر مراد آقای دشتی از بی غرض بودن امور طبیعت، خواص ذاتی و طبیعی اشیاء چنانچه مثال آورده که آتش بدون علت و سبب میسوزاند باشد، و از امور طبیعت نفی غرض و سبب و علت کند، باید در تقدیر و باطن، طبیعت را فاعل بدانند و انجام امور را بدان نسبت داده و نفی قدرت فاعلیت از ذات باری تعالی کند و چنانچه دهریه و طبیعیه معتقدند، و فاعل افعال را دهر و طبیعت میدانند، برای این فاعل صفات مستلزم صدور فعل مانند علم، قدرت، حیات و اراده، وداعی و عزم و مباشرت بانجام فعل، قایل باشد، و این عقیده اگر چه فی نفسه از نویسنده در دیار صوفیان، بعید نیست با سایر عباراتش در همین کتاب مورد نقد سازگار نمی آید، زیرا بالصراحه از خداوند متعال نفی ظلم و برای او اثبات عدل میکند، اما بتوجهی ناصواب و ناموافق با عقل و نقل .

حق اینست که غرض در ذات الهی مانند علت و سبب، وجود ندارد، و این هر سه در افعال بندگانش موجود است، و نفی و اثبات آنها برای طبیعت کسبه محکوم بقوانین یکنواخت غیر متغیری است، خالی از مسامحه در عبارت و اشکال خواهد بود، بلکه خود طبیعت هم در نظام فکری عرفان و حکمت الهی، مأسوس و محکومی است، که باید مطابق مأوریت و حکم الهی، ادای وظیفه کند و بقبول

مولانا جلال الدین بلخی ((آفتاب از امر حق طباح ماست)) و بقول سعدی شیسراری،  
ابرو باد و مه خورشید و فلک، درکار بانخوری خلق اشرف خدایند تا بغفلت عمر  
نگذرانده و بفرمانبرداری او امر حق اشتغال یابند.

۴- ترتب علت و معلول و فرق آن از تسلسل آقای دشتی در نوشتن کتاب‌های  
تحقیقی یا تصوف خود مانند ((برده پندار)) و ((در دیار صوفیان))، خشونت  
اول را کج نهاده، لاجرم تأثیرات اگر به ثریا برسند دیوار کج بالا برده است. یکی  
دیگر از شیرین کاریهای او، اینست که نوشته: ((چرا ترتب علت و معلول الی  
غیر النهایه باطل است؟)) پاسخ اینست که اولاً "ترتب علت و معلول الی غیر  
النهایه نیست، زیرا به علت العلل، یعنی ذات باری تعالی پایان می‌پذیرد و دیگر  
برای او علتی نیست، و چنانچه در مبحث علت بدان اشاره رفت، اگر ذات الهی  
در صدور افعال و ایجاد معلومات محتاج بعلت دیگر باشد، تسلسل احتیاج بعلت  
ناگزیر و تسلسل بدهات عقل باطن است، پس ذات علّه العلل خود علت ذاتی  
و فاعل بتجلی و بعلم عنایی و حقیقی است، و چنانچه در مقالات سابقه مسجود  
بحث و تحقیق قرار گرفت، همه علل و معلومات بذات و در ذات او خاتمه می‌پذیرد. پس  
ترتب علل و معلومات اگر چه امری بدیهی و عقلی است اما الی غیر النهایه  
نیست، و جهانرا خالقی باشد خدانام، سبب این عقیده ناموجه و دور از موازین  
عقل و شرع، تصور انفکاک هستی از عدم، و عدم توجه بمراتب وجود است، کسسه  
بسیاری از فضلا را سرگردان و آقای دشتی را باندیشه باطل برانگیخته است.

این مبحث در شماره‌های پیشین همین مجله مورد بحث و تحقیق واقع شده  
است و در اینجا رعایت اختصار را، از ذکر آن خودداری میشود، و نکته‌ای که  
بذکر آن لازم مینماید اینست که ترتب علت و معلول، ربطی به تسلسل ندارد،  
زیرا همین که تسلسل بدهات عقل باطل است، ترتب علت و معلول بجهت تعیی  
طرفه، در طی مراتب ضرورت داشته، بنابراین قاعده عدم طرفه در عالم وجود  
و اعتقاد بمراتب موجودات امری و خلقی است که: ((الا له الامر و الخلق)) حاکمی  
از آن است، از ذره هبا تا ذره بیضا، مترتب بعلت و معلول بوده، تا با آخرین  
علت که سلسله گردان این حلقات است، منتهی شود، و این ترتب مستلزم تسلسل  
نیست. اینجاست که باید همزبان با مولانا جلال الدین گفت:

نکته‌ها، چون تیغ پولادی است، تیز      گر نداری تو سپر، واپس گریز  
پیش این شمیر، بی اسپر، میا      کز بریدن، تیغ را نبود، حیا

(ادامه دارد)